

حضرت امام و خانواده



محمد تقی صرفی پور



حضرت امام و خانواده

حضرت امام درباره سبک زندگی اسلامی یک الگوی کامل هستند. چه در زمینه چگونگی برخورد با همسر. و چه در زمینه چگونگی برخورد با فرزندان. و در زمینه تربیت اسلامی خانواده. و در زمینه رعایت حقوق خانواده. و چه در زمینه یاد اوری جایگاه مهم مادر.

در این کتاب به گزارشاتی از رفتارهای حضرت امام با همسرشان و فرزندانشان و اقوامشان و افراد بیت ایشان اشاره میشود. امید است مفید واقع گردد.

همسر شهید محلاتی به نقل از همسر بزرگوار خود می گوید:

"... امروز حضرت امام در درس فرمودند که طلبه های متأهل نباید شب ها مطالعه کنند، بلکه شب ها را به رسیدن به امور منزل و رسیدگی به زن و فرزند گذرانده، سحرها را به مطالعه اختصاص دهند."

همسر امام می گوید:

امام همیشه جای بهتر را به من تعارف می کردند

تا من نمی آمدم سر سفره، خوردن غذا را شروع نمی کردند. به بچه ها هم می گفتند، صبر کنید تا خانم بیاید

یک روز من ایستاده بودم و دخترهایم نشسته بودند. ایشان (امام) با ناراحتی گفتند:؛

چرا شما نشسته اید از جایتان بلند شوید. مادر شما جلوی شما ایستاده

خانم فریده مصطفوی دختر حضرت امام می گوید: هیچ وقت ما ندیدیم ایشان به خانم بگویند فلان کار را برای من انجام بده یا حتی یک چای برای من بریزید. همیشه ما یا کارگر منزل را خطاب می کردند. اگر یک وقت هیچکس نبود، صدا می زدند:

خانم! بگویید یک چای برای من بیاورند.

اگر کسی در منزل نبود قهراً خانم این کار را خودشان می کردند ولی ایشان چنین دستوری نمی دادند. همیشه خیلی به خانم احترام می گذاشتند و مقید بودند اظهار محبت و علاقه را جلوی ما فرزندان علنی نکنند. پا به پای آفتاب، ج 1، ص 97، (همسر حضرت امام)

نقل از دختر امام: در تمام مسائل شخصی و خانوادگی نظر خانم محترم بود و ایشان هیچ گونه دخالتی در امور داخلی منزل نداشتند

اگر بگویم که در طول شصت سال زندگی، زودتر از خانم دستشان توی سفره نرفت، دروغ نگفته ام. اگر بگویم کوچک ترین توقعی از ایشان نداشتند، دروغ نگفته ام. حتی می توانم بگویم در طول شصت سال زندگی هیچ وقت یک لیوان آب هم از خانم نخواستند

امام کاری را به خانم نمی دادند

خانم فاطمه طباطبایی، عروس حضرت امام نقل می کند: امام کاری را به خانم نمی دادند، خانم می گویند وقتی یک دکمه پیراهنشان می افتاد می گفتند: می شود این را بدهید بدوزند. نمی گفتند: خودت بدوز یا احیاناً اگر روز بعد دوخته نشده بود نمی گفتند: چرا ندوخته اید. می گفتند: کسی نبود بیاید بدوزد. تا آخر عمرشان هیچ وقت به خانم نگفتند یک لیوان آب بده.

کمک به همسر در کار منزل و بچه داری

عروس حضرت امام(ره) خانم فاطمه طباطبایی نقل می کند که: خانم می گفتند: چون بچه هایشان شب تا صبح گریه می کردند و ایشان مجبور بودند تا صبح بیدار بمانند، امام شب را تقسیم کرده بودند. یعنی مثلاً دو ساعت ایشان بچه را ساکت می کردند و خانم می خوابیدند و بعد دو ساعت خودشان می خوابیدند و خانم بچه را نگه می داشتند. البته روزها که مشغول درس و بحث بودند، فرصتی برای نگهداری بچه ها نداشتند.

فرزندانشان تعریف می کنند که ایشان با آن ها بازی می کردند یعنی بعد از تمام شدن درس، ساعتی را به بازی با بچه ها می پرداختند و به این ترتیب به خانم در کار تربیت بچه ها کمک می کردند. امام به پسر و نوه هایشان القا می کردند که از زنانشان انتظار کاری نداشته باشند و اگر کار کردند، محبت کرده اند. البته به دخترها نیز توصیه می کردند که کار کنند.

کمک در آشپزخانه

خانم دباغ نقل می کند: روزی بر حسب اتفاق تعداد میهمانان منزل امام زیاد شد، پس از صرف غذا ظرف ها را جمع کردم و به آشپزخانه بردم. با زهرا- دختر آقای اشراقی- آماده شدیم که ظرف ها را بشوئیم. اما دیدم که خود امام هم بلافاصله به آشپزخانه آمدند. از زهرا پرسیدم: "حاج آقا چرا به آشپزخانه آمده اند؟" و حق داشتم که تعجب کنم، زیرا وقت وضو نبود؛ اما امام آستین هایشان را بالا زدند و فرمودند: چون ظرف های امروز زیاد است آمده ام کمکتان کنم.

بدنم شروع به لرزیدن کرد. خدایا چه می بینم! به زهرا گفتم تو را به خدا از امام خواهش کنید که ایشان تشریف ببرند. خود ما ظرف ها را می شوئیم دختر حضرت امام خانم فریده مصطفوی نقل می کند: امام همیشه در کارهای منزل کمک می کردند و به ما نیز می گفتند: کمک از بهشت آمده است.

مثلاً خودشان چای می ریختند. حتی وقتی لیوان آبی می خواستند، به کسی دستور نمی دادند، بلکه خودشان به آشپزخانه می رفتند و لیوان را آب می کردند.

خودم باید کار کنم

در جمع نشسته بودیم، می دیدیم که آقا دارند به طرف آشپزخانه می روند. از ایشان سوال می کردیم، می گفتند:

می روم آب بخورم

می گفتیم: "به ما بگویید تا برایتان آب بیاوریم." می گفتند: مگر خودم نمی توانم این کار را

انجام بدهم؟ بعد با خنده می گفتند: انسان باید خودکفا باشد. (همان، ص 103)

همسر امام در پاسخ به این پرسش که امام چگونه همسری است و در طول سال های زندگی با شما چگونه رفتار کرده است، می گوید:

رفتار ایشان با من، بسیار خوب بوده است. من از ایشان، خیلی راضی هستم. همیشه احترام مرا داشته اند. هیچ وقت با تندی صحبت نمی کنند. اگر لباس و حتی جای بخواهند، می گویند: ممکن است، بگویی به من فلان لباس را بدهند! حتی گاهی خودشان جای خودشان را می ریزند

امام، محیط زندگی را و احترام به همسر و فرزندان را، بخشی از سلامت و سعادت جامعه آینده می دانند.

امام در مورد انتخاب همسر برای فرزندان خود همواره بر خانواده تأکید فراوان داشته، می گفتند:

"خانواده ها باید هم مسلک باشند، سنخیت داشته باشند و مؤمن و متعهد باشند."

البته به گفته فرزندان ایشان در ازدواج آنان، رضایت دختر یا پسر شرط بود و در صورتی که دختر ایشان علی رغم تأیید صلاحیت داماد، خواستگاری وی را رد می کرد، امام نیز رد می کردند.

اکنون که با چگونگی انتخاب همسر از منظر امام آگاه شدیم، چند نکته ضروری را که از پیامدهای انتخاب و ازدواج است، فهرست وار مطرح می کنیم. یکی از مسائل مهم پس از خواستگاری، برپایی مراسم عقد و عروسی و دیگر مسائل مربوط به آن است.

فرزند امام در این باره می گوید: "در مراسم ازدواج فرزندانمان، هم عقد می گرفتند و هم عروسی. البته خیلی مختصر و معمولی. نسبت به نوه هایشان چون بعد از انقلاب بود، خیلی ساده برگزار می کردند."

با توجه به این که اسلام دینی همه جانبه بوده، هرگز به مسائل، نگرش یک سویه ندارد، دستورها و تعالیم اسلامی همواره به گونه ای متعادل و مطابق با فطرت و عقل بشری وضع شده است و همان گونه که مکتب ما برای مسائل اخروی و معنوی اهمیت فراوانی قایل است؛ امور دنیوی را هم در صورتی که ضایع کننده آخرت نباشد، مورد نظر قرار داده، شادکامی و سعادت دنیوی و اخروی را با هم عجین کرده است.

سیره عملی امام درباره جشن ازدواج فرزندانمان، با موازین دینی مطابقت کامل داشت. نکته قابل توجه این است که هم از تحجّر و مقدس مآبی، و هم از تجملات و اسراف، پرهیز کرده و این امر الهی را به بهترین صورت انجام داده اند. اقتضای زمان و توجه به مشکلات اقتصادی جامعه از دور اندیشی ها و واقع نگری های این بزرگمرد الهی است که همواره برای نسل های امروز و فردا به عنوان الگویی کامل خواهد بود. در تهیه جهیزیه نیز امام همواره تعادل و شأن را در نظر می گرفتند.

خانواده، بنیانی آسمانی

اکنون که گام نخست در تشکیل خانواده، مورد بررسی قرار گرفت، به سیره عملی امام درباره افراد خانواده می پردازیم و به عنوان مقدمه، بخشی از سخنان آسمانی این مرد الهی را در باره اهمیت خانواده از نظر گذراننده، سپس به برخوردهای شخصی و جزئی او می پردازیم، تا از سفره هدایتش توشه ای بگیریم.

همسر شهید محلاتی به نقل از همسر بزرگوار خود می گوید:

"... امروز حضرت امام در درس فرمودند که طلبه های متأهل نباید شب ها مطالعه کنند، بلکه شب ها را به رسیدن به امور منزل و رسیدگی به زن و فرزند گذراننده، سحرها را به مطالعه اختصاص دهند."

توجه فراوان امام به حقوق زن و فرزند در این نکته اخلاقی کاملاً هویداست. قداست خانواده از دیدگاه ایشان در جای جای زندگی خانوادگی و نصایح ایشان به دیگران بسیار قابل تحسین است. امام در وصیت نامه خود به یادگار خویش می نویسد:

"... حقوق بسیار مادرها را نه می توان شمرد و نه می توان به حق ادا کرد. یک شب مادر نسبت به فرزندش از سال ها عمر پدر متعهد، ارزنده تر است."
و نیز در جای دیگر می فرماید:

"و به احمد، پسر، وصیت می کنم که با ارحام و اقربای خود خصوصاً خواهران و برادر و خواهرزادگان با مهر و محبت و صلح و صفا و ایثار و مراعات رفتار کند و به همه فرزندانم وصیت می کنم که باهم یکدل و یک جهت باشند."

همسر امام می گوید:

حضرت امام به من خیلی احترام می گذاشتند و یادم می آید که یک روز به دخترانش - صدیقه و فریده - که از پشت بام به منزل همسایه رفته بودند، اعتراض کردند و گفتند: در آن خانه مرد نامحرم بوده است و از این بابت نگران بودند. ولی من گفتم: کسی آنجا نبوده است و ایشان دیگر هیچ نگفتند. امام در اوج عصبانیت هرگز بی احترامی و اسائه ادب نمی کردند. همیشه در اتاق جای بهتر را به من تعارف می کردند، تا من نمی آمدم سر سفره غذا خوردن را آغاز نمی کردند و هرگز حاضر نبودند که در خانه کار کنم.

نقل است که در منزل امام خمینی رحمه الله در نجف یک فرش قدیمی بود که روزی آن را شسته و روی پشت بام پهن کردند. وقتی آن را پایین آوردند وسط فرش پاره شد، خانم امام که این وضع را دید به امام گفت: آقا! اجازه می دهید این فرش را بفروشیم و به جای آن فرش نو بخریم؟ امام با همه

احترامی که برای همسرشان قائل بودند جواب منفی دادند و فرمودند فرش را بدوزید در اتاق پهن کنید

که اعتماد و اطمینان حضرت امام رحمه الله به همسرشان بسیار زیاد بود. فرزند ایشان نقل کرده: هنگام تبعید امام به ترکیه مهر خودشان را که حساس ترین و مهم ترین چیزها برای یک روحانی سرشناس محسوب می شود به همسرشان سپردند. ایشان بدون آنکه به ما یا دیگران حرفی در این مورد بگویند از آن نگهداری کردند تا وقتی که امام از ترکیه به نجف مشرف شدند، از آنجا پیغام کتبی فرستادند که مهر را توسط فردی که نامش را در آن پیغام ذکر کرده بودند به نجف ارسال دارند و تازه متوجه شدیم که حضرت امام رحمه الله چنین امانت سنگینی را به همسرشان سپرده اند

در زندگی امام می بینیم که امام و همسرش در برابر مشکلات و سختی هایی که داشتند چقدر مقاوم بودند، به عنوان نمونه در قضایای 15 خرداد 1342 هنگامی که حضرت امام را دستگیر کردند این زن قهرمان با کمال خونسردی مدیریت داخل منزل را عهده دار گشت و به زنانی که از شدت ناراحتی بیهوش می شدند دلداری می داد

نامه امام به همسرش

امام خمینی در سال 1312 عازم سفر حج شد و در بین راه نامه عاشقانه ای برای همسرش نوشته است که تصویر دیگری از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران را مقابل چشم مخاطب قرار می دهد. متن کامل این نامه را در ادامه می خوانید:

زمان: فروردین 1312 / ذی القعدة 1351.

مکان: لبنان، بیروت.

مخاطب: ثقفی، خدیجه (1).

تصدقّت شوم؛ الهی قربانت بروم، در این مدت که مبتلای به جدایی از آن نور چشم عزیز و قوّت قلبم گردیدم متذکر شما هستم و صورت زیبایت در آئینه قلبم منقوش است. عزیزم امیدوارم خداوند شما را بسلامت و خوش در پناه خودش حفظ کند. [حال] من با هر شدتی باشد می‌گذرد ولی بحمدالله تا کنون هرچه پیش آمد خوش بوده و الآن در شهر زیبای بیروت هستم؛ (2) حقیقتاً جای شما خالی است فقط برای تماشای شهر و دریا خیلی منظره خوش دارد. صد حیف که محبوب عزیزم همراه نیست که این منظره عالی به دل بچسبد.

در هر حال امشب شب دوم است که منتظر کشتی هستیم، از قرار معلوم و معروف یک کشتی فردا حرکت می‌کند ولی ماها که قدری دیر رسیدیم، باید منتظر کشتی دیگر باشیم. عجلتاً تکلیف معلوم نیست امید است خداوند به عزت اجداد طاهرینم که همه حجاج را موفق کند به اتمام عمل، از این حیث قدری نگران هستیم ولی از حیث مزاج بحمدالله به سلامت، بلکه مزاجم بحمدالله مستقیم تر و بهتر است. خیلی سفر خوبی است جای شما خیلی خیلی خالیست. دلم برای پسر (3) قدری تنگ شده است. امید است هر دو (4) به سلامت و سعادت در تحت مراقبت آن عزیز و محافظت خدای متعال باشند اگر به آقا (5) و خانم‌ها (6) کاغذی نوشتید سلام مرا برسانید. من از قِبل همه نایب الزیاره هستم.

به خانم شمس آفاق (7) سلام برسانید و به توسط ایشان به آقای دکتر (8) سلام برسانید. به خاور سلطان و ربابه سلطان سلام برسانید.

صفحه مقابل را به آقای شیخ عبدالحسین بگویید برسانند.

ایام عمر و عزت مستدام. تصدقت، قربانت؛ روح الله.

عکس جوف در حال دلتنگی از حرکت نکردن. (9).

صحیفه امام، ج 1، ص: 2

(1) - ملقب به قدس ایران، همسر امام خمینی.

(2) - برای عزیمت با کشتی به عربستان برای انجام اعمال حج.

(3) - آقای سید مصطفی خمینی که در آن زمان سه ساله بوده است.

(4) - اشاره به آقا مصطفی و فرزند دیگرشان که در آن زمان هنوز به دنیا نیامده بود و چند روز پس از نگارش این نامه در زمانی که امام در سفر حج بودند، متولد گردید و او را «علی» نام گذاردند. وی در کودکی بر اثر بیماری درگذشت.

(5) - آقای میرزا محمد ثقفی، پدر همسر امام خمینی.

(6) - مادر و مادر بزرگ همسر امام خمینی که در آن زمان در قید حیات بوده اند.

(7) - شمس آفاق ثقفی، خواهر همسر امام خمینی.

(8) - آقای دکتر علوی.

(9) - اشاره به نبودن کشتی جهت عزیمت به جدّه.

من حاضرم ثوابی....

حضرت امام به یکی از فرزندان خود که از شیطنت بچه خود گله می کرد می گفتند: من حاضرم ثوابی را که از تحمل شیطنت او می بری باثواب تمام عبادات خودم عوض کنم و عقیده داشتند که بچه باید آزاد باشد، تا وقتی که بزرگ شد آن وقت باید برایش حدی تعیین کنند. همچنین فرمودند: با بچه ها رو راست باشید تا آنها هم رو راست باشند، الگوی بچه پدر و مادر هستند. اگر بابچه درست رفتار کنید بچه ها درست بار می آیند. هر حرفی را که با بچه ها زدید به آن عمل کنید

ساده زیستی

شکوهمندترین مرد جهان در یک اتاق ساده

اسماعیل ولی اف، رئیس مدرسه عالی دفاع نخب جوان می گوید:

«این واقعیتی تردیدناپذیر است که امام خمینی رحمه الله با آن شکوه و عظمتی که داشتند در کمال سادگی زندگی کردند. من خودم در محل سکونت امام خمینی رحمه الله حضور یافتم و از نزدیک اتاقی را که در آن زندگی می کردند دیدم. قبل از آنکه به آن مکان وارد شوم، احساس می کردم که

وارد فضایی بزرگ خواهم شد که جلوی در آن ماشین‌هایی آخرین سیستم پارک شده است، گمان می‌کردم که ایشان هم در بنایی با شکوه زندگی می‌کنند، زیرا القائنات سوء دشمنان انقلاب اسلامی به ما اینگونه تفهیم کرده بود.

ولی وقتی در آن جا حضور یافتم همه تصوراتم تهی از آب درآمد، زیرا زندگی این انسان بزرگ با زندگی عادی ایرانی‌ها کاملاً همانند و یکسان بود، بلکه باید بگویم که ایشان زندگی خود را صرف اعتلای مذهب و امت اسلامی کرده است. زندگی امام از زندگی من که معلم هستم ساده‌تر بود. او همیشه زنده است و من در سایه اوست که به ایران آمدم. وقتی پشت در اتاق ایشان قرار گرفتم، از پشت پنجره عکس او را بوسیدم و در دلم گفتم: اماما! تو هرگز از یادها فراموش نخواهی شد. تو همیشه زنده‌ای.⁽²⁾»

اهمیت به نام ائمه(ع)

در مورد نامگذاری کودکان، حضرت امام به نام ائمه خیلی اهمیت می‌دادند و پیشنهاد ایشان در مورد نام دختران بیشتر فاطمه و زهرا بود، و در مورد پسرها، محمد و علی؛ ولی در مورد فرزندان خود به پیشنهاد و نظر خانم احترام می‌گذاشتند و در مورد نوه‌ها حق نامگذاری را به والدین کودک می‌دادند¹

عبدالله و فاطمه

¹ صدیقه مصطفوی (دختر حضرت امام).

در رابطه با نامگذاری کودکان، افراد هر اسمی را که می خواستند می گفتند و امام همان را می گذاشتند؛ اما اگر می خواستند امام اسم را انتخاب کنند، ایشان، اسم پسر را عبدالله و دختر را هم فاطمه می گذاشتند.^۲

سفارش امام

حضرت امام بسیار عاطفی بودند. و با فرزند حاج احمد آقا بسیار انس داشتند. یادم هست به اتفاق برخی از دوستان برای زیارت مرقد مطهر امام هشتم به مشهد مقدس رفته بودم و علی نیز با ما همراه بود. امام با کسی تلفنی صحبت نمی کردند اما پس از تماسی که با تهران گرفته شده بود، خواستند با علی صحبت کنند و وقتی با ایشان صحبت کردند فوراً دریافتند که ایشان مریض هستند و سفارش به مراقبت از ایشان کردند^۳

شیر مادر

امام همیشه نصیحت می کردند که خوب است بچه دو سال شیر مادر بخورد. بچه ها را از آن محروم نکنید. شیر مادر برای بچه مفید است^۴

سرما نخورد

^۲ سید رحیم میریان.

^۳ حجت الاسلام و المسلمین علی اکبر آشتیانی (از اعضای دفتر حضرت امام).

^۴ فرشته اعرابی.

خداوند يك فرزند به ما داده بود. از حاج احمد آقا اجازه گرفتيم جهت خواندن اذان و اقامه در گوش او به خدمت امام برسيم. دى ماه سال 62، ساعت ده صبح وارد منزل حضرت امام شديم و بچه را بغل امام گذاشتيم. آقا پتو را کنار زدند و گفتند كه: توى اين سرما، عجله داشتيد مگر؟ بچه را آورديد سرما بخورد؟ گفتم: آقا جان مسير نزديك است. فرمودند: خيلى خوب. سپس فرمودند: اسمش؟ گفتم: آقا جان اسمش را حسين گذاشته ايم. نام حسين كه آمد امام سرشان را كمى پايين گرفتند و ديدم اشك در چشمانشان پر شد. اذان و اقامه را خواندند و فرمودند: ببريد، اما مواظب باشيد كه سرما نخورد.⁵

چرا پايت شكسته؟

يك بار در بازى فوتبال پاى من شكست و دكتر گفت: بايد پايت را گچ بگيرى؛ و چون ما مى خواستيم به شمال برويم، من حوصله نداشتم كه پايم را گچ بگيرم. گفتم مهم نيست، و گچ هم نگرفتم؛ آقا من را ديدند و گفتند كه: چه شده؟ چرا پايت شكسته؟ آدم كه حواسش جمع باشد، پايش نمى شكند، من پايم در بچگى شكست و به آن رسيدگى نكردم و هنوز هم من را اذيت مى كند⁶

پرهيز از خطر

⁵ ابراهيم ايمانى (پاسدار).

⁶ حجت الاسلام و المسلمين مسيح بروجردى.

حضرت امام، علی را بسیار دوست می داشتند و به او علاقه بسیاری ابراز می نمودند. بارها می فرمودند: من علی را بیشتر از بچه های خودم دوست دارم. علاقه امام به علی سبب شد تا سفارش کنند که دور حوض و پله ها را نرده بکشند که خطری متوجه او نشود⁷

چرا او را معالجه نمی کنند؟

پس از آنکه در اردیبهشت ماه سال 1359 سعادتی به ما روی کرد و حضرت امام پس از بیماری طولانی، به جماران آمدند و در منزل ما اقامت فرمودند، ما هم به منزلی در کنار خانه امام که اجاره کرده بودیم نقل مکان کردیم. فرزند کوچک من به نام فاطمه در آن موقع حدوداً سه سال داشت و مدت زیادی به بیماری چشم مبتلا بود.

یک روز فاطمه با بچه ها در بیت امام مشغول بازی بود، ناگهان شنید که بچه ها می گویند امام آمد و همه بچه ها به طرف امام رفتند که ایشان را ببینند. فاطمه که در اثر درد نمی توانست چشمهایش را باز کند، هرچه خواست به طرف امام برود و امام را ببیند، نتوانست. امام متوجه او شدند و نزدیک رفتند و او را مورد محبت خود قرار دادند و پرسیدند این بچه کیست؟ بعد از اینکه معرفی شد، امام فرمودند: چرا این بچه را معالجه نمی کنند؟ گفته شد که پزشکان بسیاری او را دیده اند و معاینه کرده اند، لکن فایده ای نداشته است. امام که نسبت به این بچه تحت تأثیر عواطف قرار گرفته بودند، فرمودند: این بچه را به خارج ببرند، شاید معالجه شود و هرچه خرج دارد من قبول می کنم. این گفته امام موجب شد که او را به خارج بردیم تا معالجه شود و به این ترتیب، دخترم سلامت از دست رفته خود را باز یافت⁸

⁷ خدیجه تقی (همسر حضرت امام).

⁸ فریده راستی مهدی (همسر امام جمارانی).

این موقع نیاور

من بچه ام را بعضی اوقات خدمت امام می بردم. یک بار زمستان بود، بچه هم کوچک و شیرخور بود. امام فرمودند: بچه را این موقع نیاور، سرما می خورد. با اینکه همیشه سرشان شلوغ بود ولی همیشه مواظب بودند و یک بار هم تابستان (نزدیک ظهر) خدمت امام رسیدیم و بچه را بردیم، امام فرمودند: بچه را این موقع نیاور بیرون، این بچه گرمایی می شود⁹

گم نشوند

ایشان در مورد بچه های کم سن و سال خیلی مقید بودند، به عنوان مثال در مورد خطرات جانی خیلی مواظب بودند و توصیه می کردند که بیرون می روند گم نشوند، آنها را ندزدند، و خیلی نگران آنها بودند¹⁰

نگران علی هستم

حسین طباطبایی. (پسر برادرم) از علی بزرگتر است، او بچه که بود خیلی پسر شلوغی بود. هر وقت علی با حسین بازی می کرد، سر یا دست و یا پایش می شکست، یا یک جایش زخمی می شد. دفعه اول و دوم که حسین آمده بود و امام دیده بودند که خیلی شلوغ است، به من گفتند: وقتی که حسین به اینجا می آید تا وقتی که می رود من نگران علی هستم، برای اینکه این بچه اصلاً متوجه نیست، یک کارهایی می کند که برایش خطر ایجاد می شود. یک مرتبه برای ناهار به منزل امام رفتم، قبل از آن فرشته اعرابی با حسین به آنجا آمدند، وقتی می خواستند بروند، علی هم با آنها رفت. ما وقتی سر

⁹ شعبان رفاعی (پاسدار).

¹⁰ فاطمه طباطبایی.

سفره نشستیم که ناهار بخوریم، آقا پرسیدند: علی کجاست؟ من گفتم: با فرشته رفت. گفتند: بد کاری کردید. گفتم: خیلی گریه کرد، دلش می خواست که برود، فرشته هم گفت من مراقب او هستم. امام چیزی نگفتند، دو دقیقه بعد گفتند: من نگران هستم، بلند شو و برو بگو بیاید. من گفتم: چشم، ناهار را بخوریم، من دنبالش می روم. یک مقداری دیگر گذشت، گفتند: خطری برای بچه پیش می آید، حسین شلوغ است، او هم که بچه است، حالی اش نیست، من خیلی نگران هستم. من بلند شدم و به آقا رضا فراهانی گفتم که علی را برگرداند، وقتی برگشتم به امام گفتم: آقا زنگ زدم که بروند و بیاورند. گفتند: خیالم راحت شد، تو نمی دانی، یک وقت اگر بچه از بالای پله یا جایی پرت شود، چه کار می کنی، اینکه اینجا در جای صاف راه می رود به زمین می خورد، خوب آنجا که جلوی چشمت نیست هیچ وقت اینها را تنها نگذار، یکی دو تا مراقب هم کافی نیست. امام روی این مسائل زیاد دقت داشتند و توصیه می کردند¹¹.

چنگال نگذارید

امام خیلی مقید بودند که میوه را با چنگال بخورند، ولی علی که می آمد ایشان چنگال را بر می داشتند و با قاشق می خوردند. می گفتند: وقتی علی هست، چنگال نگذارید، چون ممکن است که سقّ دهانش پاره شود. علی به امام می گفت: من میوه بگذارم دهانتان. ایشان می گفتند: خوب، بگذار. یک مرتبه که رفته بودم داخل اتاق دیدم علی دارد چیزی به دهان امام می گذارد و صحنه خیلی جالبی بود، رفتم و دوربین را آماده کردم و آمدم درون اتاق و گفتم: می خواهم از علی عکس بگیرم. امام چون دوست داشتند از علی عکس گرفته بشود حرفی نداشتند. همین طوری که علی چیزی دهان آقا می گذاشت یا آقا چیزی دهان علی می گذاشت، یک سری عکس گرفتم که بعضی از آنها هم چاپ شده است¹².

¹¹ فاطمه طباطبایی.

¹² فاطمه طباطبایی.

با طبیعت وفق دهید

درباره لباس پوشیدن، به من می گفتند: شما زیاد بچه را می پوشانید، بچه را با طبیعت وفق بده. همیشه به من ایراد می گرفتند و می گفتند: تو با این کار بچه را مریض می کنی، بگذار بچه آزاد باشد و بچه را با طبیعت وفق بده، این بچه ها خیلی سالمترند تا آن بچه هایی که لای زرورق بزرگ می شوند. بگذار بچه حالت طبیعی خود را حفظ کند¹³

نگران بودم

وقتی امام (پس از بازگشت به ایران) به قم تشریف آوردند، بعد از مدتی که فراغت بیشتری پیدا کردند به باغچه مرحوم اشراقی می رفتند و آنجا استراحت می کردند. یک روز من و حسن با هم در باغچه قدم می زدیم و امام هم از پشت پنجره ما را نگاه می کرد. ما با هم به ته باغچه رفتیم، در همین هنگام باران تندی شروع به باریدن گرفت و ما فرصت برگشتن را پیدا نکردیم و در گوشه ای از باغ در کنار جوی آب ایستادیم و یک تکه حلبی را روی سرمان گرفتیم تا خیس نشویم، بعد از حدود بیست دقیقه که باران متوقف شد به سمت ساختمان برگشتیم، در راه دیدیم که امام همچنان پشت پنجره ایستاده اند و نگران ما هستند که خیس نشده باشیم و سرما نخوریم. وقتی وارد اتاق شدیم، امام فرمودند: شما خیس شدید؟ گفتیم: نه آقا جان، رفتیم کنار جوی و یک تکه حلبی روی سرمان

گرفتیم که خیس نشویم، آقا فرمودند: من نگران شما بودم؛ و واقعاً هم در این مدت ایستاده بودند و منتظر برگشتن ما بودند¹⁴

خیالم راحت است

یک روز علی مریض بود و فاطی خانم هم می خواست به دانشگاه برود. به من گفت: رضا، شما امروز خانه بمان، علی مریض است، دارویش را هم داده ام، ولی ساعت چهار یک قاشق شربت به او بده تا من بیایم. وقتی ایشان رفتند، تب علی بالا رفت. دستمالی خیس روی پیشانی او گذاشتم و پاشویه اش کردم، ساعت چهار هم داروی او را دادم که بعد از آن تب او پایین آمد و به خواب رفت. در این موقع در اتاق باز شد و حضرت امام وارد شدند، بلند شدم و سلام کردم. دیدم آقا نگران هستند و گفتند: علی چطور است؟ گفتم: آقا جان تبش پایین آمده و وضعش خوب است و الآن خوابیدند. امام دستشان را روی پیشانی و شکم علی گذاشتند و دیدند وضعیتش خوب است، سپس شروع کردند به دعا خواندن و تمام بدن علی را با دست لمس کردند و فرمودند: حالا که شما اینجا هستید من خیالم راحت است¹⁵

¹⁴ رضا فراهانی.

¹⁵ رضا فراهانی.

دوست دارم علی اذیت کند

زمانی که علی به دنیا آمد، ما روزی پنج - شش ساعت به بهانه علی پهلوی آقا بودیم، تا علی راه افتاد. بعدها که علی بزرگتر شد، موقع نماز، آقا برای علی عمامه می بست و علی پیشنماز می شد و ما به اصطلاح پشت سر علی نماز می خواندیم.

یک روز آقا در سجده بودند که علی روی کول آقا رفت و خیلی طول کشید تا پایین آمد، من ناراحت شدم که شاید قلب آقا ناراحت بشود. یکی دو روزی برای نماز پشت سر آقا، نیامدم. امام زنگ زدند، گفتند: چرا نماز نمی آیی؟ گفتم: علی اذیت می کند، من به خاطر او نمی آیم. ایشان گفتند: من دوست دارم علی اذیت کند، او را بیاور^{۱۶}

گربه‌ای در حیاط

یک روز در حیاط راه می رفتیم، گربه‌ای در آنجا می چرخید، هنوز با گربه دوست نشده بودم، اما آقا بهش غذا می داد. رفت و آمد گربه دیگر خیلی زیاد شد. بعد، هر موقع ما می آمدیم سریع می دوید، می آمد و با ما راه می رفت. دیگر با ما دوست شده بود. اگر ما محلش نمی گذاشتیم، جلویمان می آمد و دوباره عقب می رفت خیلی با مزه بود. یک روز که کول من بود، تا حاج عیسی را دید (حاج عیسی اذیتش می کرد) یک پنجول پشت من زد و رفت. ننه صغری که آنجا بود به حاج عیسی گفت: گربه را از اینجا ببرید. بعد که آقا شنید گربه را برده اند، خیلی ناراحت شدند؛ آقا خیلی بهش غذا می دادند، اکثر گوشت‌های غذایشان را به آن می دادند.^{۱۷}

^{۱۶} منیره جعفری

^{۱۷} سید علی خمینی نوه حضرت امام.

بیایید علی را ببرید

یک روز وقتی پیش امام آمدم خیلی شلوغ کردم، آقا با آیفون زنگ زدند و گفتند: بیایید علی را ببرید، من را اذیت می کند، بعد گوشی را زمین گذاشتند. من هم گوشی را برداشتم و زنگ زدم، گفتم: بیایید آقا را ببرید، اذیت می کند. امام از این کار من خیلی خندیدند¹⁸

این مال پیرهاست

یک روز من پهلوی آقا رفتم و ساعتشان را برداشتم. یکجور صحبت کردند و ساعت را از من گرفتند که من ناراحت نشوم. بعد دوباره رفتم عصایشان را برداشتم، باز یکجوری گفتند که من ناراحت نشوم. گفتند: بچه، این مال پیرهاست، برش ندار و یا: هر وقت خواستی، ساعت را ببین و بده و الا اگر بشکنی دیگر ساعت نداریم. بعد، فردا دوباره آمدم و گفتم: من آقا، شما علی. گفتند: خیلی خوب. گفتم: از جای بلند شو برو رو زمین بنشین و من آمدم سر جایشان نشستم. بعدش همان جور که آقا گفته بود عینک و ساعت را از ایشان گرفتم، ساعت را بستم و عینک را به چشمم زدم. آقا از این کار من خیلی خندیدند¹⁹

همبازی کودکان

¹⁸ سید علی خمینی نوه حضرت امام.

رفتار امام در بیرون از خانه و درون خانه یکی بود و فقط در خانه کمی رسمیت ایشان کمرنگ می شد. بارها شده بود که من وقتی وارد خانه می شدم می دیدم که ایشان مشغول بازی با کودکان هستند²⁰

تلافی

امام بعد از صرف ناهار به اتاقشان می رفتند و اخبار گوش می کردند و بعد می خوابیدند. یک روز که من خانه نبودم، علی پیش امام رفته بود و نشسته بود و با هم صحبت‌هایشان را کرده بودند، بعد امام گفته بود: علی جان من می خواهم بخوابم. به منیره خانم زنگ زدند و گفتند: بیا علی را ببر من می خواهم بخوابم. خیلی عادی، علی هم به روی خودش نیاورده بود، منیره خانم آمد و علی را بغل کرد و رفت. شب که شد ما دور همدیگر نشسته بودیم، به علی گفتیم: اگر خوابت می آید روی نیمکت بخواب. روی نیمکت هم که می خواست بخوابد، آقا نشسته بودند. حالا من نمی دانستم ظهر، چه شده است، دیدم علی بلند شد و رفت روی نیمکت ایستاد و آیفون زد و گفت: ننه منیر، بیا این آقا را ببر، من می خواهم بخوابم. آقا زدند زیر خنده و گفتند: می دانید چه شده است؟ من ظهر این کار را کردم، این دارد تلافی می کند²¹

بازی بیست دقیقه ای

²⁰ سید احمد خمینی؛ مجموعه آثار یادگار امام؛ ص 720.

²¹ فاطمه طباطبایی.

امام پیش از ظهرها در منزل برای طلبه ها درس داشتند و درس ساعت یازده و نیم تمام می شد. آقا مقید بودند تا ساعت ده دقیقه به دوازده که می خواستند برای نماز ظهر آماده شوند به مدت بیست دقیقه با ما بازی کنند. ما خودمان وسایلی درست می کردیم و با ایشان بازی می کردیم. یا سر ما را توی دامنشان می گرفتند و دیگری می رفت قایم می شد و این کارها برای ما خیلی عادی بود.^{۲۲}

مغول سبزپوش

یک بار من و یاسر و محمدتقی و عماد سر دوچرخه حسن دعوایمان شده بود و متوجه نبودیم که امام دارند می بینند. همه یادممان رفته بود، دوچرخه خودمان را بیاوریم و من با زور بین این چند نفر، دوچرخه را صاحب شدم. از آن به بعد امام اسم مرا مغول گذاشتند، یعنی با زور توانستی دوچرخه را بگیری. هر وقت که مادر پیش آقا می رفت، سؤال می کردند: مغول کجاست؟ یا مغول حالش چگونه است؟ در روزهای آخر که برای زیارت امام به بیمارستان رفتیم، پرستاران گفتند که لباس سبز بپوشید. امام با آنکه حالشان مساعد نبود به من گفتند: مغول سبز پوش شده، مغول درختی^{۲۳}

!تو شهید نشدی

امام شوخی بامزه ای با آقا مسیح نوه شان کرده بودند. روزی که مسیح بروجردی از جبهه برگشته و به خدمت امام رسیده بود، امام خطاب به مسیح گفتند: «تو شهید نشدی که بنیاد شهید ما را به یک سفر سوریه بفرستد»^{۲۴}

^{۲۲} زهرا مصطفوی.

^{۲۳} مرتضی اشراقی.

^{۲۴} حجت الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی.

روزی، پنجاه آیه

زمانی که در بیمارستان به ملاقات امام می رفتیم، می گفتند: بیاید بغل دست من، و جلوی پایم نایستید. راجع به نماز نصیحت می کردند و سؤال می کردند. به قرآن خواندن هم زیاد تکیه داشتند و می گفتند: اگر می توانید روزی پنجاه آیه را بخوانید. یعنی پنجاه آیه از قرآن خواندن، جزء واجبات²⁵ باشد

فقط حمد و سوره

یکی از اقوام می گفتند که روز جمعه ای در خانه حاج احمد آقا بودیم و فیلم سینمایی نگاه می کردیم، امام وارد می شوند و می بینند ما فیلم می بینیم.

همیشه بعد از سلام، اولین سؤال ایشان این بود که نماز خوانده اید؟ آن موقع نیز پرسیدند: نماز خوانده اید؟ گفتیم: نه. ما هنوز به سن تکلیف نرسیده بودیم و در زمستان فیلم سینمایی که می گذاشتند، وقت اذان مغرب فیلم قطع می شد و بعد از آن شروع می شد و کسی که نماز ظهر و عصر را نخوانده باشد و پای فیلم بنشیند نمازش قضا می شود. گفتند: بلند شوید بخوانید. گفتیم: می خواهیم فیلم ببینیم. گفتند: باشد، تلویزیون را ببینید و بخوانید. گفتیم: آخر، قبله پشت به تلویزیون است. گفتند: باشد، عیب ندارد رو به تلویزیون بخوانید. گفتیم: وضو نداریم، اگر برویم وضو بگیریم، مقداری از فیلم می رود و نمی بینیم. گفتند: بدون وضو بخوانید. گفتیم: سجده و رکوع برویم، نمی بینیم. گفتند: اینها را هم نروید. فقط حمد و سوره بخوانید. بالاخره مجبور شدیم همین طوری بخوانیم. امام مخصوصاً اینطور کردند که این روحیه نماز خواندن در بچه ها زنده بشود، و با نماز خواندن آشنا بشوند²⁶

²⁵ مرتضی اشراقی.

²⁶ مرتضی اشراقی.

اهمیت فوق العاده امام بر ای نماز

«دختر امام می گوید: به تازگی مکلف شده و شب خوابیده بودم. امام با اخوی وارد شدند. خیلی سر حال و خوشحال بودند. پرسیدند: نماز خوانده ای؟

- من فکر کردم چون الآن آقا سر حال هستند، دیگر نماز خواندن من هم برایشان مسئله ای نیست. گفتم: نه.

ایشان به قدری تغییر حالت دادند و عصبانی شدند که ناراحتی، سراسر وجودشان را فراگرفت و من خیلی ناراحت شدم که چرا با حرف و عملم مجلس به آن شادی را تلخ کردم!» (فریده مصطفوی، دختر حضرت امام)⁽¹⁾

«گاهی که امام پسر هشت ساله ام را می دیدند، به او می گفتند: نمازت را خوانده ای؟ من می گفتم: آقا او هنوز به سن تکلیف نرسیده است. می گفتند: بچه ها قبل از رسیدن به سن تکلیف باید رو به نماز بایستند تا عادت کنند. اما بعد از سن تکلیف، مگر کسی جرات می کرد بیدار باشد و نمازش را نخواند؟ امام نمی توانستند تحمل کنند که مکلف نمازش قضا شود.» (فاطمه طباطبایی)⁽²⁾

«در سال 1362 ش. نوجوانی نوشته بود: پدرش فردی بی دین است و به او گفته: من راضی نیستم که در منزل من، نماز بخوانی! آیا پدر، چنین حقی دارد و تکلیف او چیست؟

امام فرمودند: «غلط کرده است. برود نماز بخواند. اشکال ندارد.» (حجۃ الاسلام رحیمیان)⁽³⁾

«از مسائلی که امام بیشتر به آن توجه داشتند، محدود بودن ارتباط بین زن و مرد

(1) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 29

(2) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 3، ص 70

(3) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 3، ص 70

بود. یادم هست ده سال بیشتر نداشتم و با برادرها و پسرخاله ام قایم باشک بازی می کردیم. حجاب هم داشتیم؛ اما یک روز امام مرا صدا کردند و گفتند: شما هیچ تفاوتی با خواهرتان ندارید؛ مگر او با پسرها بازی می کند که شما با پسرها بازی می کنید؟» (عاطفه اشراقی، نوه امام)⁽¹⁾

«امام در ارتباط با نامحرم خیلی سخت گیرند. الان پسرهای من و حاج احمد آقا 15، 16 ساله اند و اگر یک روز ما برای ناهار به منزل آقا دعوت شویم، پسرها حق آمدن ندارند و یا اگر هم بیایند، مثلاً ما خانه خانم می نشینیم و سفره می اندازیم و آنها منزل احمد آقا؛ آن هم برای اینکه پسرها و دخترهای اهل فامیل و خانه با هم غذا نخورند. نه فقط سر سفره، بلکه حتی به همدیگر سلام هم نکنند؛ چون واجب نیست، به هر حال آقا این نوع مهمانی رفتن خانمها و آقایان نامحرم و با هم دور سفره نشستن را حرام می دانند» (زهره مصطفوی)⁽²⁾

«من 15 ساله بودم که مرحوم آقای اشراقی داماد ما شده بودند. یک روز ما منزل ایشان دعوت داشتیم. همین جور که من و امام با هم وارد شدیم، دیدم آقای اشراقی دارند به استقبال می آیند؛ ما در یک باغچه ای داشتیم حرکت می کردیم. من به امام گفتم: سلام بکنم آقا؟ گفتند: واجب نیست. من هم رویم نشد که سلام نکنم و از داخل باغچه رد شدم که با آقای اشراقی روبه رو نشوم!» (زهره مصطفوی)⁽³⁾

«امام مقید بودند که ما از بچگی حجاب شرعی مان را حفظ کنیم. در منزل، حق

(1) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 46

(2) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 46

(3) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 46

انجام هیچ گونه معاصی، از جمله غیبت، دروغ، بی احترامی به بزرگتر، و توهین به مسلمانان را نداشتیم. خصوصاً روی معصیت توهین به مسلمان، حساسیت زیادی داشتند.» (فریده مصطفوی)⁽¹⁾

حجاب براساس عرف

امام در مورد حجاب، به عُرْف اهمیت می دادند. در زمان ما همه دختران قبل از بلوغ در محیط قم و نجف حجاب را رعایت می کردند و طبیعی است که ایشان از ما می خواستند که این کار را بکنیم، ولی این اواخر به نتیجه ها که رسید، نمی گفتند این حتماً چادر سر کند. چون بچه های هفت - هشت ساله ای بودند که روسری سر می کردند و ایشان هم هیچ تأکیدی که باید چادر داشته باشند، نمی کردند²⁷

«یک بار آقا همه اهل خانه را صدا کردند و گفتند: من بنا داشتم یک دفعه که همه با هم جمع هستید چیزی برای شما بگویم. بعد گفتند: شما می دانید غیبت چقدر حرام است؟

گفتیم: بله. بعد گفتند: شما می دانید آدم کشتن عمدی چقدر گناه دارد؟ گفتیم: بله. فرمود: غیبت، بیشتر. بعد گفتند: شما می دانید فعل نامشروع و عمل خلاف عفت زنا چقدر حرام است؟ گفتیم: بله. فرمودند: غیبت بیشتر.» (زهره مصطفوی)⁽²⁾

(1) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 45

(2) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 58

«در مقابل کوچک ترین فعل حرام، چنان امام غضبناک می شوند که در مقابل نظام پهلوی؛ به همان تندی که اغلب شما شنیده اید .

ما در اتاق نشسته بودیم و یکی از بستگان - که یک خانمی بود - آهسته به من گفت: وقتی من وارد شدم فلاتی تواضع نکرد .

یک مرتبه دیدم آقا با شدت ناراحتی رو کردند به ایشان و گفتند: شما نمی دانید خدا اینجاست؟ فضای اینجا الآن حرام است و نشستن اینجا الآن حرامه!

اصلاً آن قدر امام منقلب شدند که من برای حالشون نگران شدم . خود آن خانم گفتند: من حرفی نزد، من فقط گفتم: جلوی من تواضع نکردند . امام گفتند: شما بله! شما نمی دانید و یادتان می رود؛ اما خدا یادش است . غیبه! این غیبه!

در مقابل فعل حرام، خیلی ایشان برآشفته و ناراحت می شوند و در انجام دادن عمل واجب هم خیلی جدی و محکم اند.⁽¹⁾

«امام شدیداً از کسی که خلاف شرع انجام می داد ناراحت می شدند و خیلی حالتشان برانگیخته می شد؛ یعنی اگر یک وقت سر سفره دست ما از حد مجاز از آستین بیرون می آمد تذکر می دادند.»
(فاطمه طباطبایی)⁽²⁾

«امام همیشه به ما می گفتند: درست است که می گویند: وجه و کفین پیدا باشد، اما جوانها بهتر است که کمی بیشتر خود را بپوشانند و خیلی تاکید می کردند که در خارج از منزل هیچ گونه عطری مصرف نشود . یادم هست که در یکی از عیدها، امام به نواده دختری دیگرشان عطر هدیه دادند و به من یک چیز دیگر و فرمودند: چون تو ازدواج نکرده ای، بنابراین احتیاجی به عطر نداری.» (عاطفه اشراقی)⁽³⁾

(1) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 3، ص 302

(2) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 46

(3) برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 48

فرزندان حضرت امام:

ازدواج

امام خمینی تا سال 1348 ق (27 سالگی) مجرد و تنها می‌زیستند. ولی در این سال زمینه ازدواج ایشان فراهم آمد و دختر مکرمه آیت الله آقای حاج میرزا محمد تقی تهرانی به عقد ایشان درآمد.

ثمره این ازدواج با میمنت، دو پسر و سه دختر بود که دخترها شامل:

صدیقه، فریده و زهرا.

دامادهای حضرت امام:

مرحوم آیت الله حاج شیخ شهاب الدین اشراقی

داماد ارشد امام خمینی (س) متولد 1304 هجری شمسی و فرزند مرحوم آیت الله میرزا محمد تقی اشراقی و نوه آیت الله العظمی میرزا محمد ارباب بودند که در سال 1330 با خانم صدیقه مصطفوی ازدواج کردند. واسطه آشنایی، یکی از دوستان مشترک خانوادگی بوده است. در روز خواستگاری مادر، خواهر و عموی آیت الله اشراقی به منزل امام (س) می‌روند که ایشان شرط خاصی را بیان نمی‌کنند، اما در انتخاب یا عدم انتخاب، اختیار تام را به دختر خود می‌دهند. امام ظاهراً از آقای اشراقی تعریف و تمجید زیادی نزد دختر خود می‌کنند که حاکی از رضایت کامل ایشان نسبت به این وصلت بوده است.

وقتی خانواده داماد، مجدداً به منزل امام می‌روند تا جواب قطعی مشخص شود، امام ابتدا نماز می‌خوانند و سپس نزد صدیقه خانم می‌روند؛ به او می‌گویند که «نظر من مثبت است، اما تو هرچه می‌خواهی بگو!» پس از آن دختر امام پاسخ مثبت می‌دهد و یک‌ماه بعد هم مراسم عقد برگزار

می‌شود که خطبه آن را امام خمینی و آیت‌الله خوانساری جاری کردند. سپس تا رسیدن عروس به سن قانونی و ثبت شناسنامه، یکسال طول کشید تا مراسم عروسی برگزار شود.

حاصل این ازدواج 7 فرزند به نام‌های نفیسه، زهرا، نعیمه، علی، عاطفه، محمدتقی و مرتضی است. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ شهاب‌الدین اشراقی که در حوزه علمیه قم به تحصیل علوم دینی پرداخته و به درجه اجتهاد رسیده بود، دارای آثاری با عناوین سخن حق (تفسیر قرآن)، پاسداران وحی، نقدی بر کتاب شهید جاوید، چهره‌های درخشان، بحثی کلامی در رابطه با آیه تطهیر، حقیقت جهاد در مکتب اسلام، شرحی مبسوط بر کتاب عروة الوثقی و تعلیقه و حاشیه بر کتاب عروة الوثقی و کتابی با عنوان مباحث اصولی است.

آیت‌الله اشراقی پس از تبعید امام به ترکیه در دفتر قم ایشان فعالیت پرداخت شهریه طلاب را بر عهده داشتند، اما ساواک بعد از مدت کوتاهی (در سال 1344) ایشان را به مدت 5 سال از قم به همدان و سپس تهران تبعید کرد. ایشان همچنین اجازه رفتن به نجف را تا زمان شهادت حاج آقا مصطفی نیافت. بعد از هجرت امام خمینی از نجف به پاریس، مرحوم آیت‌الله اشراقی خود را به پاریس رسانده و به امام ملحق شدند.

آیت‌الله اشراقی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از طرف امام خمینی در چندین مسئولیت مهم حضور داشتند که از جمله می‌توان به نمایندگی ویژه ایشان در وزارت نفت، نماینده امام در رسیدگی به غائله کردستان و بندر ترکمن، نماینده امام در رسیدگی به بازماندگان کودتاگران نوژه، پاکسازی آرم‌های شاهنشاهی و رسیدگی به وضعیت معیشتی جنگ‌زدگان، عضویت در شورای عالی دفاع، رابط ویژه امام و ارتش و... اشاره کرد. یکی دیگر از سمت‌های مهم ایشان، نمایندگی از طرف بنی‌صدر برای رفع اختلافات بین مسئولین بود که با تاکید امام از سوی وی پذیرفته شد. بعدها مرحوم حاج احمد آقا خمینی در مصاحبه‌ای با روزنامه اطلاعات در این مورد می‌گویند که آقای اشراقی برای جلوگیری از به هم خوردن هیأت ویژه سه نفره این سمت را پذیرفت و با این کار خود را فدای اسلام و انقلاب کرد.

سرانجام داماد ارشد امام بیستم شهریور ماه سال 1360 بر اثر سکته مغزی و قلبی از دنیا رفت.

حاج محمد حسن اعرابی

ایشان از خانواده‌های محترم و اصیل قم بود و در سال 1333 با خانم فریده مصطفوی دختر دوم امام خمینی(س) ازدواج کرد. خانواده مادری آقای اعرابی با خانواده همسر امام(س) حاجیه خانم ثقفی، و دایی‌ها و پدر ایشان، آیت الله شیخ محمدجواد قمی نیز با امام راحل آشنایی داشتند. همچنین پدر همسر امام(آیت الله ثقفی) با عموهای آقای محمدحسن اعرابی(از علمای زاهد قم) دوستی داشته‌اند که مجموعه این روابط سبب این وصلت می‌شود. پس از انجام خواستگاری، آیت الله اشراقی داماد بزرگ خانواده امام، به دلیل شناخت زیاد از خانواده آقای اعرابی، خانواده را نسبت به انجام این وصلت تشویق می‌کنند و به همراه حاج آقا مصطفی خمینی به محل کار وی که به تجارت مشغول بود، می‌روند که پس از آن، از تدین و تعهد ایشان تمجید زیادی می‌کنند. همسر امام نیز ضمن صحبت با دختر خود، نظر او را جویا می‌شود که با پاسخ مثبت مواجه می‌گردد.

مراسم عقد و جشن در منزل امام در قم برگزار می‌شود و ظاهراً تا قبل از آن روز دیداری میان عروس و داماد انجام نشده بود و برای اولین بار سر سفره عقد همدیگر را می‌بینند. مراسم عروسی هم در همان شهر و در منزل آقای اعرابی که قبل از ازدواج آن را بنا کرده بودند و تا آخر عمر در آن زندگی می‌کردند، انجام شد. حاصل این وصلت، یک دختر به نام فرشته است.

حاج محمد حسن اعرابی در دوره تبعید امام، با توجه به ثبات شخصیت و اعتماد امام به ایشان یکی از وکلا و مسئول پاره‌ای از کارهای مالی امام بودند. ایشان پس از پیروزی انقلاب، فقط مدت کوتاهی نماینده مردم در شورای شهر قم بودند، اما پس از آن علی‌رغم پیشنهادات مکرر مسئولیتی را نپذیرفتند و از تمام فعالیتهای سیاسی کناره گرفتند و هرگز وارد مناقشات سیاسی و حتی ابراز نظر رایج در مورد مسائل کشور، نشدند.

ایشان همچنین علاوه بر تسلط بر زبان انگلیسی، با تاریخ معاصر و ادبیات فارسی، به خصوص دیوان حافظ و گلستان سعدی، آشنایی و مؤانست فراوان داشتند.

داماد دوم امام خمینی در 31 خرداد ماه سال 1389 بر اثر ایست قلبی دار فانی را وداع گفت. پیکر ایشان پس از تشییع در حرم حضرت معصومه(س) و اقامه نماز توسط آیت الله العظمی آقای جوادی آملی، بنا بر وصیت خودشان در امام زاده علی بن جعفر قم به خاک سپرده شد.

دکتر محمود بروجردی

آخرین داماد امام خمینی محمود بروجردی فرزند مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد حسین بروجردی و نواده مرحوم آیت الله حاج میرزا مهدی بروجردی در شهریور 1312 هجری قمری - در قم متولد شدند. آشنایی ایشان با امام (س) از طریق پدرشان که از دوستان قدیم دوره طلبگی در اراک بودند، از کودکی آغاز شد.

ایشان تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهرستان قم و مقاطع لیسانس، فوق لیسانس و دکترا را در دانشکده الهیات دانشگاه تهران گذراندند. ایشان از سال 31 به تدریس در مقاطع گوناگون تحصیلی دبستان تا دانشگاه پرداختند و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسئولیت‌های مختلف نیز اشتغال یافتند.

دکتر بروجردی در سن 27 سالگی با خانم زهرا مصطفوی سومین دختر امام (س) ازدواج کردند. در مراسم عقد، داماد یک حلقه و یک دستبند به عروس هدیه داد. با توجه به تاکید علما بر ساده زیستی، این مراسم کاملاً ساده برگزار شد.

حاصل این ازدواج دو فرزند به نام‌های لیلی و مسیح است.

ایشان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، به عنوان دبیر ادبیات و دینی، به ترویج اسلام اصیل پرداخته و فعالیت‌های علنی سیاسی نداشتند، اما در موارد زیادی کار انتقال پیام‌های خصوصی امام و علما به یکدیگر را انجام می‌دادند. ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مناصب مختلفی از جمله مسئولیت در وزارت آموزش و پرورش، قائم مقام وزارت امور خارجه در کابینه شهید رجایی، قائم مقام وزارت ارشاد، ریاست پژوهشگاه علوم انسانی، سفارت جمهوری اسلامی ایران در فنلاند و سرپرست مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن‌ها در دولت سید محمد خاتمی حضور داشتند و همواره در جهت ایجاد ارتباط میان اندیشمندان و اهل فرهنگ و هنر با نظام اسلامی تلاش می‌کردند. امام (س) در مورد وی گفته بودند که من از بچگی با محمود آشنایی دارم و به دیانت و شرافت او اعتقاد دارم.

آخرین داماد امام خمینی (س) که همواره به تواضع، مردم‌داری و خوش مشربی مشهور بودند، در هفتم اسفند 1389 پس از طی دوره‌ای بیماری، در بیمارستان لاله تهران دار فانی را وداع گفتند.

مراسم تشییع پیکر وی در جماران و مجلس ختم نیز در مسجد الجواد تهران با حضور بسیار چشمگیر مسئولان نظام و شخصیت‌های جناح‌ها و گروه‌های مختلف سیاسی کشور برگزار شد.

پسرهای حضرت امام عبارتند از:

1- شهید آیت الله العظمی سید مصطفی خمینی (رض): ایشان در سال 1301 شمسی متولد شد. در 15 سالگی به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و در 22 سالگی سطح را تمام کرد و در 27 سالگی به درجه اجتهاد رسید. استاد ایشان در مرحله اول امام خمینی و در مرحله دوم آیت الله بروجردی بودند. چند سالی نیز از حوزه درس آیت الله حاج سید محمد داماد استفاده علمی کردند.

ایشان از مدرسین درس خارج اصول در نجف بودند و کتابهای علمی مهمی در رشته‌های مختلف علوم تألیف و تصنیف کرده از جمله: یک دوره اصول مختصر و مفصل - القواعد الحکمیة - القواعد الرجالیة - القواعد الاصولیة - کتاب اجاره - کتاب البیع که سه تا جلد است. دو جلد کتاب در فقه - اکثر مباحث کتاب صلوه - شرح زندگی ائمه تا امام حسین (ع) - 1500 صفحه تفسیر قرآن به سبک جدید تا آیه 33 بقره و...

ضمناً ایشان در سال 1335 شمسی با دختر والاگرام حضرت آیت الله مرتضی حائری ازدواج کردند. (نهضت امام خمینی ج 1 ص 32)

شهید مصطفی خمینی در سال 1342 بعد از تبعید امام به ترکیه، دستگیر شد و به امام در ترکیه ملحق گردید.

خصوصیات اخلاقی ویژه شهید ایه الله مصطفی

ایشان معرفت نابی نسبت به ائمه اطهار(ع) داشت بخصوص نسبت به حضرت سیدالشهداء که معرفت نادری بود. معمول است که در ایام زیارت حضرت ابی‌عبدالله (ع) (اول رجب - نیمه شعبان - عرفة و بخصوص اربعین) از نقاط دور و نزدیک عراق به زیارت آن حضرت می‌روند. عشق و علاقه‌ای که ایشان نسبت به آن حضرت داشت به حدی بود که در طی سالهایی که در عراق حضور داشت پیاده به زیارت امام حسین (ع) می‌رفت مگر اوقاتی که مریض یا در سفر بود.

او در علوم گوناگون وارد و استاد بود. خاطره بسیار جالبی از ایشان دارم. در سفری که در خدمتش پیاده به کربلا می‌رفتیم به باغهای نزدیک کربلا رسیدیم. قرار شد آن شب را آنجا بمانیم. رفقا دور حاج آقا مصطفی را گرفتند و با ایشان مشغول صحبت شده هر کدام از دوستان در یکی از علوم از ایشان سؤالی می‌کرد. یادم نمی‌رود که سؤالات بسیاری در علوم گوناگون از ایشان پرسیده شد و حدود چهار ساعت طول کشید و ایشان در طی این مدت مشغول جواب دادن به این سؤالات بود. من هنوز هم از تصور آن جلسه تعجب می‌کنم که چطور شخصی با این همه استعداد ممکن است بدون مطالعه در این مدت این همه سوال گوناگون را پاسخ دهد. (یادها و یادمانها ج 2 ص 152)

پس از اینکه موقع صبح با جسد شهید مصطفی مواجه شدند ابتدا به امام گفتند که ایشان مریض شده است و به بیمارستان برده شده.

پس از چند ساعت امام، سید احمد را خواند و فرمودند: از مصطفی چه خبر؟ ناگهان حاج احمد آقا نتوانست که صبر کند و بشدت گریه کرد! امام متوجه قضیه شهادت سید مصطفی شدند و چند بار گفتند (لا الله ولا قوه الا بالله

العلی العظیم) سپس یک مرتبه گفتند: انالله و انا الیه راجعون و فرمودند: بسیار امید داشتیم که مصطفی بماند و برای مسلمین کار کند. (یادها و یادمانها ج2 ص146)

با شهادت سید مصطفی، مجالس ختم و فاتحه برای ایشان در نجف، کربلا، بصره، بغداد و هر جا که علما بودند برگزار شد. در ایران هم مجالس متعددی برگزار شد. این مصادف بود با همان فضای باز سیاسی که اولین مجلس ترحیم در مسجد اعظم قم از طرف آیت الله گلپایگانی (ره) برگزار شد و بعد در مساجد دیگر مانند مساجد تهران.

پیش از چهلیم ایشان، روزنامه اطلاعات مقاله توهین آمیزی درباره امام امت نوشت و به ایشان اهانت کرد و همین موجب شد که مراسم چهلیم ایشان با تظاهرات مردم همراه باشد. در همان ایام طی تظاهرات مردم، عده‌ای در قم شهید شدند. در برگزاری چهلیم این شهید، تبریز دچار آشوب شد. در چهلیم شهدای تبریز، مردم یزد تظاهرات کردند. این چهلیمها ادامه یافت تا نهضت فراگیر شد و در نهایت به پیروزی منجر گردید.

داستانهایی از شهید مصطفی خمینی

خرداد 1349 آقای صادق قطب زاده (که بعد از انقلاب بخاطر توطئه علیه انقلاب اعدام شد) برای اولین بار به نجف آمد و در شب یکشنبه 31 خرداد در منزل شهید مصطفی خمینی بسر برد. باید گفت شناختی را که ملت عزیز ایران امروز آقای قطب زاده پیدا کرد.. آقای شهید مصطفی در همان یکشب از او بدست آورد و بر اثر نبوغ سرشار و هوش فوق العاده خودش براحتی دریافت که او چه عنصر خطرناکی برای انقلاب ایران خواهد بود.

لذا او به من و دیگر برادران روحانی توصیه کرد که از هرگونه همکاری و حتی دیدار با قطب زاده خودداری کنیم و خود او نیز از آن شب که قطب زاده در نزدش بود تا روزی که به شهادت رسید دیگر حاضر نشد که با او روبرو شود و تلاشهای همه جانبه آقای قطب زاده برای یکساعت دیدار و گفتگو با سید مصطفی با شکست روبرو گردید و جالب آنکه آقای قطب زاده در سال 1350 که بار دیگر راهی نجف شده بود پس از ورود ساک دستی خود را به دست یکی از افرادی که در منزل امام کار می کرد و بنام غلامرضا داد تا به منزل شهید سید مصطفی خمینی ببرد و به او خبر دهد که آقای قطب زاده به آنجا وارد خواهد شد!

در حضور آن شهید بودم که غلامرضا ساک او را آورد و پیام او را به آن مرحوم رسانید. ایشان با عصبانیت ساک را به بیرون افکند و به غلامرضا گفت: از قول من به او بگو که حق آمدن به منزل مرا ندارد!

فردای آن روز مرحوم سید مصطفی در بیرون منزل امام نشسته بود. آقای قطب زاده وارد شد و به آن مرحوم سلام کرد. شهید مصطفی سلام او را پاسخ داد ولی روی خود را برگردانید و پس از لحظه ای از جا برخاست و از مجلس بیرون رفت.

این برخورد قاطع و انعطاف ناپذیر آن شهید با آقای قطب زاده برای بسیاری از افراد که از ماهیت او آگاهی نداشتند شگفت آور بود و برخی نیز به آن شهید اعتراض می کردند که شما چگونه افراد مارکیست را به حضور می پذیرید و با آنها به گفتگو می نشینید لیکن از گفتگو با آقای قطب زاده سرباز زدید.

شهید سید مصطفی پاسخ می‌داد که فرق یک مارکیست با صادق قطب زاده فرق کافر و منافق است. وقتی که با یک مارکیست روبرو می‌شوم می‌دانم که طرف حساب من کیست. و چکاره است. ولی در برخورد با افرادی مثل قطب زاده نمی‌دانم که طرف حساب من کیست و از این آمد و شد چه نقشه‌هایی در سر دارد! آنچه بر من مسلم است این است که قطب زاده و قطب زاده‌ها در راه خمینی نیستند و به روحانیت ایمان ندارند و خلاصه آدمهای مرموزی به نظر می‌آیند و لذا ترجیح می‌دهم که اصلاً از هرگونه تماس و مذاکرات با این گونه افراد پرهیزیم تا از شرشان در امان باشیم.

آقای فردوسی پور درباره ایشان می‌گوید: از خصوصیات اخلاقی حاج آقا مصطفی این بود که ایشان مردی بود بسیار خوش بزم، خوش برخورد و خوش اخلاق و شخصی بود که دائم الذکر بود و همچنین کمتر در بیرون بیت امام که طلاب می‌آمدند و می‌نشستند، ایشان کمتر آنجای آمد. برای اینکه وقتش را حاضر نبود به بطالت و به بعضی از مطالبی که نامربوط بود بگذراند! بلکه به مطالعه و تفکر می‌گذراند. ایشان از کسانی بود که مقید بود که شبهای چهارشنبه را در نجف اشرف به مسجد سهله مشرف شوند.

ایشان روزهای جمعه معمولاً در منزل امام مهمان بودند و با خانواده‌اش به منزل امام می‌آمدند و خرج هفتگی شان را از امام می‌گرفتند!

او یک زندگی کاملاً طلبگی خیلی معمولی داشت و حتی تا این اواخر یخچال نداشت و ماشین لباسشویی نداشت. یکی از طلاب نجف که می‌خواست به ایران برگردد اثاثش را حراج کرده بود و ایشان یخچال او را که قدیمی بود خرید ولی تا زمان شهادت ماشین لباسشویی نداشت. (سیره صالحان)

اقای گرامی درباره ایشان چنین می گوید: حاج آقا مصطفی در ایران که بودند، تقریباً همه روزه به زیارت حرم حضرت معصومه (س) می رفتند و شبها به خواندن دعا تقید داشتند.

حالت عرفانی و نزدیکی با خدا، بوضوح در ایشان نمایان بود و تمامی حالات و افکارش، تحت تاثیر مستقیم این نیرو قرار داشت.

در عراق به غیر از کارهای معمول همه روزه سفرهائی به صورت پیاده به کربلا داشتند که با چند نفر براه می افتادند و تمام این مسیر را که هفده فرسخ است، پیاده می پیمودند تا به زیارت قبر سالار شهیدان نائل شود.

در بین راه هنگام شب که همه می خوابیدند، ایشان یک کاسه آب کنار خود می گذاشتند و وضو می گرفتند و تا نماز صبح، مشغول عبادت می شدند و بعد از آن مقداری ستراحت می کردند. 0 سیره صالحان)

با آنکه ایشان خیلی باذوق و خوش مجلس بود و در مجالس دوستانه، منتهای ظرافت و لطافت در سخنانش بکار می برد، معذک وقت دعا و عزاداری هم که می شد در بین تمام افراد، نظیر نداشت. هنگامی که دعای توسل شروع می شد همانطور که به پیاده روی خود ادامه می داد در راه کربلا با کمال توجه دعا می خواند و تمام مدت دعا، اشک می ریخت و تا ذکر مصیبت شروع می شد، زارزار گریه می کرد و شانه هایش از شدت گریه به لرزه می افتاد.

شخصی به نام شیخ جعفر بود که همیشه بعد از نماز امام امت در مسجد شیخ چند جمله ای ذکر می گفت و روضه می خواند. حاضران چندان اعتنایی نداشتند و کم کم متفرق می شدند و می رفتند و تنها کسیکه مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش دهد مرحوم حاج آقا مصطفی بود که گاهی می شد

که فقط ایشان در مسجد مانده بود و به روضه شیخ جعفر گوش می داد و می گریست. (سیمای فرزندگان ص 190)

حاج آقا مصطفی خیلی مؤدب بود و همیشه وقتی به منزل وارد می شد دست مادرش را می بوسید. هیچ گاه نسبت به پدرش هیچ گستاخی راتحمل نمی کرد. او پسری نیرومند و بازویی توانا در کنار پدر بود. یعنی تمام تیرهای تهمت و فتنه و تمام حملات و گستاخیهای دیگران رانسبت به امام به جان می خرید و امام را مصون نگه می داشت و ازایشان دفاع می کرد. (پابه پای آفتاب ج 2 ص 46)

2- دومین فرزند امام خمینی، سید احمد بود.

درباره سید احمد خمینی (ره)

سید احمد در روز بیست و چهارم اسفند هزار و سیصد و بیست و چهار هجری شمسی دیده به جهان گشود. نخستین صدائی که در این عالم شنید آوای ملکوتی اذان بود که از زبان (روح الله) در گوش او طنین توحید می افکند.

هنگامی که او بدینا آمد چهار سال از سلطنت محمدرضای خائن می گذشت.

احمد دوران نوجوانی خود را در خانه ای گذراند که نیمه های شب آن زمزمه مناجات ملکوتی پدر و آوای قرآن از زبان آن عارف بالله شنیده می شد و روزها هم سخن از علم و جهاد است.

احمد در سال سوم دبیرستان به ورزش فوتبال روی آورد و همزمان با تحصیل، عضو تیم فوتبال قم شد و مدتی نیز کاپیتان این تیم بود. او در رشته طبیعی از دبیرستان حکیم نظامی قم دیپلم گرفت.

قیام تاریخی پانزده خرداد سال 42 و دستگیری امام و کشتار عده‌ای از مردم بدست رژیم و همچنین تبعید در سال 43 و سپس دستگیری سیدمصطفی باعث شد که رسالت سنگینی بر دوش این جوان تقریباً بیست‌ساله می‌افتد و آن اداره بیت امام و پی‌گیری مبارزات امام در قم به همراهی یاران وفادار امام بود.

حضور یادگار امام بعد از تبعید پدر و برادر در منزلی که کانون قیامش لقب داده‌اند و حضور تنی چند از معدود یاران وفادار که هنوز ساواک به‌شناسایی و بازداشت آنان موفق نشده است سبب گردید تا مشعل قیام در این جایگاه شریف خاموش نگردد.

این حضور مخاطره‌آمیز، دردسرهای تازه‌ای برای کارگزاران رژیم فراهم آورده و چنانکه بعداً خواهیم دید، خواب‌آیادی استعمار را آشفته ساخته بود.

سید احمد در اواخر سال 1344 از طریق آبادان به عتبات عالیات و محضر پدر مشرف شد.

او در این سفر کوتاه که مدت‌ش پنج ماه طول کشید، تکمیل معارف دین رادر نجف پی‌گیری کرد. سپس برای انجام رسالتش در ایران، به قم برگشت که در راه بازگشت بازداشت و به سازمان امنیت برده شد که بازیر کی هویتش را از ساواک مخفی کرد و پس از آزادی راهی قم می‌شد.

او پس از بازگشت تلاش خستگی‌ناپذیر خود را در تحصیل علوم دینی و دیدار از خانواده‌های زندانیان و تبعیدیان و انتقال پیامها و سفارشهای امام به مسئولین و مبارزین و نمایندگان شرعی امام در ایران و تنظیم امور بیت امام در قم ادامه می‌دهد.

سپس در پایان سال 45 دوباره عازم عراق می‌شود و در این سفر بدست‌امام افتخار پوشیدن لباس روحانیت نائل می‌آید و مدتی را به تلمذ در پیشگاه پدر و برادر و دیگر اساتید حوزه نجف می‌گذراند. او در تیر 1346 وارد ایران می‌شود که توسط ساواک دستگیر و به زندان مخوف قزل قلعه برده می‌شود. او در تاریخ 24.5.46 از زندان آزاد و راهی قم می‌گردد.

یکی از عواملی که باعث شد همچنان یاد امام زنده باشد و مجالس علنی در تجلیل نام امام برگزار شود تلاش یادگار امام برای فعال نمودن منزل امام در قم بود.

او در سال 1346 با دختر فاضله آیت الله سلطانی طباطبایی ازدواج نمود که ثمره این ازدواج سه پسر به نامهای حجت الاسلام والمسلمین حاج سید حسن خمینی، حجت الاسلام یاسر خمینی و آقای سید علی خمینی می‌باشند.

احمد به مدت 4 سال بیت امام را کانون ارتباط مبارزین و مرکز تجمع عاشقان خمینی قرار داد. با آنکه این مدت به گواهی صدها سندیکه از پرونده‌های ساواک بدست آمده است، رژیم شاه و دستگاههای امنیتی، امنیتی اوبیشترین تلاش را بکار گرفتند تا یاد و نشان این کانون قیام و صاحب آن را از دلها بزدايند.

رژیم شاه در آبان 1346 با یورش به منزل امام ضمن مصادره کلیه کتابها و اسناد و وسائل موجود، سید احمد و دوتن از نمایندگان امام به نامهای حضرات آقایان، علی اکبر اسلامی و حاج شیخ حسن سالمی را بازداشت نمود که از این بازداشت و یورش سودی عائد دستگاه شاه‌نشد.

با تلاشهای احمد و مبارزین دیگر، رابطه امام با مبارزین علیرغم دوری از وطن، روز بروز توسعه یافته و نام امام خمینی هر روز پر آوازه‌تر گردید.

احمد در سال 1352 برای زیارت خانه خدا و زیارت عتبات عالیات و دیدار با امام امت و آموزش نظامی عازم سفر شد و در اواخر همین سال به ایران بازگشت.

از برنامه‌های سید احمد در این دوران تکثیر اعلامیه‌های امام و پخش در میان مردم بود. او مبارزات خود را پی گرفت تا اینکه در سال 1356 آخرین سفر به عراق را انجام داد که این سفر منجر به هجرت به پاریس به همراه امام شد.

بنا به نقل یاران امام در نجف، به محض ورود حاج احمد آقا در سال 56 به نجف اشرف شهید بزرگوار آیت الله حاج آقا مصطفی به اعضای دفتر امام و روحانیون مبارز آنجا تأکید می‌فرمودند که از آن پس در تنظیم امور سیاسی و مبارزاتی به سید احمد مراجعه کنند.

حاج احمد در سال 1357 به همراه امام به فرانسه رفت و در آن ایام که جزء ماههای نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی بود سایه وار خورشید فروزان امام امت را همراهی می‌کرد.

حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی در پاریس علاوه بر مقابله با جریانهای سیاسی منحرف از خط امام، و برنامه ریزی دقیق برای تنظیم امور بیت و دفتر امام در نوفل لوشاتو و برگزاری به موقع مصاحبه‌های مطبوعاتی و دقت و وسواس فراوان در ترجمه مصاحبه‌ها و پیامهای امام و جلوگیری از تحریف آنها توسط گروههای ذینفع، رسالتی بس مهم‌دیگر نیز بر عهده داشت که تجربه کافی آنرا قبلا طی سالها مبارزه در ایران آموخته بود و آن برقراری ارتباطهای گسترده و لازم بین اقشار مختلف جامعه انقلابی ایران و رهبری انقلاب، در خارج کشور بود.

او در راه انجام وظایف خود، از جان خویش مایه می گذاشت. به گفته شاهدان عینی و همراهان امام در نوفل لوشاتو، تراکم کارها و فعالیتهای ((احمد)) در آنجا به حدی بود که چندین بار به بستر بیماری افتاد.

از دیگر مسئولیهای خطیر حاج احمد در پاریس و سپس در ایران، که تالحوظه رحلت بر دوشش بود، مسئولیت حفظ جان امام امت بود که بسی سربلند از این مسئولیت بیرون آمد و دشمنان داخلی و خارجی رامایوس کرد.

وقتی انقلاب پیروز شد، مدرسه رفاه و علوی کانون خنثی سازی توطئه ها و مرکز هدایت امت اسلام در مواجهه با دشمنان داخلی و خارجی انقلاب گردیده است.

تنظیم امور این کانون همچون دفتر و بیت امام در نوفل لوشاتو و همچون کانون قیام در قم در طول سالهای پس از تبعید رهبر برعهده عالمی کاردان و سیاستمداری زیرک بنام احمد است که در انجام رسالت همراهی با امام و انقلاب لحظه ای آرام و قرار نداشت.

او به عنوان یک صاحب نظر مورد اعتماد امام ضمن شرکت در جلسات تصمیم گیری های مهم انقلاب و انتقال پیامهای حضرت امام و انعکاس لحظه به لحظه رخدادهای انقلاب به ایشان همچون گذشته یک آن از حفاظت جان امام و مراقبت و سلامتی ایشان غافل نبود.

نقش برجسته احمد در ناکام ساختن دشمنان که دهها کودتا و توطئه علیه جان امام تدارک دیدند قابل تردید نیست که نمونه ای از این نقش از زبان خودش اشاره می کنیم.

((بلافاصله بعد از آن که ضدانقلاب و منافقین رودروی نظام اسلامی ایستادند و خط ترور در برنامه کار آنها قرار گرفت به مسئولین حفاظت جماران اعلام

کردم که هیچ کس، حتی مقامات و مسئولین حق ندارند هنگام ملاقات با امام ساک ویا وسیله ای به همراه داشته باشند. چندروز بعد از انفجار حزب جمهوری اسلامی، اعضای هیئت دولت و شورای امنیت ملی به حضور امام رسیدند.

از دفتر حفاظت سر راه بیت (در جماران) تماس گرفتند و گفتند کشمیری دبیر شورای امنیت ملی که همراه شهید باهنر و رجایی آمده است باخود کیفی به همراه دارد و می گوید محتوی وسایل و صورتجلسات شورای امنیت است و حتما باید در جلسه باشد. گفتم بگویید نمی شود و باید کیف را تحویل دهد. چندبار دیگر تماس گرفتند فایده ای نبخشید. شهید رجایی شخصا به وساطت آمد نزد من، و از اینکه او را می شناسد و وی به حدی مورد اعتماد اعضای شورا است که حتی گاهی نماز جماعت را به او اقتدا می کنند سخن گفت. گفتم همه اینها درست اما مانمی توانیم تصمیمهایی را که به خاطر مصالح امام بعد از بحثهای کارشناسی گرفته ایم لغو کنیم. ایشان از اینکه من این قدر سماجت می کنم قدری دلگیر شدند. در همین فاصله اطلاع دادند که دبیر شورای امنیت (کشمیری) به حالت قهر کیف خود را برداشته و رفته و گفته است در جلسه شرکت نمی کنم! یکی دو روز بعد از این بود که همان منافق نفوذی - همین کشمیری - که تا آن حد نفاق و دورویی از خود نشان داده و اعتماد مسئولین را جلب کرده بود با گذاردن همین کیف که بعدا مشخص شد حاوی مواد منفجره و بمب ساعت بود و از ترس اینکه مبادا اصرار و سماجتش در جماران باعث لو رفتن وی شود، منطقه را ترک کرده بود - در محل تشکیل جلسه شورای امنیت در نخست وزیری محبوبترین چهره های انقلاب یعنی شهیدان عزیز رجایی و باهنر را از ملت ایران گرفت و خود فرار کرد.))

کشمیری پس از فرار اعتراف کرده بود که او ابتدا مأموریت داشته تا مواد منفجره را در جلسه دیدار مسئولان با امام کار بگذارد اما پس از ناکامی در این مأموریت مواد منفجره را به نخست وزیری برده است.

یکی از مسائلی که در مورد یادگار امام مطرح و مدتها نقل مجالس بود موضوع ((خط سوم)) است که این امر نیز مانند دیگر مسائل سالهای اولیه بعد از پیروزی و تحت تأثیر فضای سیاسی آن ایام در اغلب تحلیلها با مطالب خلاف واقع توأم گردیده است.

واقعیت آن است که عدم ورود ایشان به احزاب و گروهها و گرایش مستقل آن مرحوم طبعاً با توجه به شخصیت و موقعیتی که داشت بر همفکرانش در جامعه تأثیر خود را می گذاشت و بدین ترتیب پیروی دفاع از خط امام جدای از روابط حزبی و گروهی به عنوان یک خط مشی سیاسی نزد برخی از فعالان سیاسی و مذهبیین جامعه مطرح می شد.

ایشان در مصاحبه با روزنامه اطلاعات در تاریخ 61/2/9 به نکاتی درباره مسائل مهم اشاره کرد. او از رأی ندادن امام و او به بنی صدر در انتخاب ریاست جمهوری و رأی امام در مراحل بعدی به شهید رجایی و حضرت آیت الله خامنه ای یاد می کند و تحلیل روشن و مبسوطی از چگونگی روی کار آمدن بنی صدر و مخالفت های وی با امام و خیانت هایی که او در ائتلاف با منافقین و دیگر عوامل ضد انقلاب مرتکب شد و چگونگی عزل او ارائه می کند...

حضرت امام در تاریخ 1361/8/23 درباره مواضع گذشته و حال ((احمد)) که خود از یکسو سند افتخاری برای ایشان و از سوی دیگر بیانگر دشواریهای مسیر انقلاب و رنجهای این خانواده مطهر است، چنین می نویسد ((...اینجانب

در پیشگاه مقدس حق شهادت می‌دهم که (احمد) از اول انقلاب تا کنون و از پیش از انقلاب در زمانی که وارد این نوع مسائل سیاسی شده است از او رفتار یا گفتاری که برخلاف مسیر انقلاب اسلامی ایران باشد ندیده‌ام و در تمام مراحل از انقلاب پشتیبانی نموده و در مرحله پیروزی شکوهمند انقلاب معین و کمک کار من بوده و هست و کاری برخلاف نظر من انجام نمی‌دهد و در امور مربوطه چه در اعلامیه‌ها یا ارشادها بدون مراجعه به من تصرف و دخالتی نمی‌یکند حتی در الفاظ اعلامیه‌ها بدون مراجعه دخالت نمی‌کند و اگر در امری نظری دارد تذکر می‌دهد که تذکراتش نیز صادقانه و برخلاف مسیر انقلاب و مصلحت نیست و من اگر تذکراتش را نپذیرفتم تخلف از قول من نمی‌کند و من نیز اگر حرفش را صحیح دیدم قبول می‌کنم و امیدوارم حرف صحیح را از همه کس قبول کنم...

... در امور سیاسی مدتها تهمتها زده شد که احمد طرفدار منافقین است و من در طول مدت انقلاب مخالفت‌هایی از او می‌دیدم که دیگران بر آن شدت و قاطعیت نبودند... یا مستلزم طرفداری از بنی صدر، او مادامی که من از بنی صدر بواسطه بعضی مصالح جانب‌داری می‌کردم او هم گاهی طرفداری می‌کرد و آنگاه که من پرده را بالا زده و او را برکنار کردم یک مرتبه از او طرفداری نکرد. و مخالفت شدید می‌کرد...))

در ایام دفاع مقدس، کسب اطلاعات دقیق روزمره از آخرین وضعیت نیروهای خودی و قوای دشمن در جبهه‌ها، گردآوری آخرین اطلاعات از شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه و موضع‌گیری افراد و گروه‌ها در قبال مسئله و تنظیم و جمع‌بندی آخرین اطلاعات در مواضع سیاسی و نظامی دولتها و مجامع بین‌المللی در رابطه با رخدادهای جبهه و مواضع رادیوها و دیگر رسانه‌های یگانه و رساندن به موقع این اطلاعات

به فرماندهی کل قوا مسئولیتی بود که مرحوم حاج احمد آقا با مدیریت عالی خود و با مطمئن ترین روشها و استفاده از افراد کاری و امین در دفتر حضرت امام آن را به بهترین وجه ایفا نمود و علاوه بر آن، ابلاغ امانتدارانه و سریع پیامهای سری و علنی امام در رابطه با امور نظامی و ارتباط مستمر با شورای عالی دفاع و فرماندهان نظامی و شرکت در جلسات شورا و ارائه رأی و نظر مشورتی خویش به حضرت امام و شورا و برنامه ریزی ملاقات رزمندگان ارتش و سپاهی و بسیجی با فرمانده کل قوا از دیگر مسئولیتهایی بود که وی در 8 سال دفاع مقدس در کنار مشغله روزمره و بسیار مهم و موثری که در دفتر حضرت امام و در خدمت ایشان داشت بخوبی از عهده آن برآمده است.

((حضرت آیت الله خامنه‌ای درباره نقش ایشان در مسائل سیاسی نظامی فرمود:

((ایشان واقعا در کنار امام یک عنصر لازم و بی بدیل بود. هیچ کس دیگری در کنار امام نمی‌توانست این نقش را بپذیرد.^{۲۸}